

سید حمید حسینی

هَلْ مِنْ نَاصِرٍ؟

بنیاد امام علی (علیه السلام)
بخارست

هَلْ مِنْ نَاصِرٍ؟



بنیاد امام علی (علیه السلام) - بخارست

<https://imamali.ro>

رایانامه: info@imamali.ro

درخواست یا دعوت به نجات؟ ۳

ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ؟»

معنای درخواست نصرت

نصرت در نگاه قرآن

درخواست بی‌نیاز مطلق؟! ۸

درخواست بی‌نیاز مطلق؟!

قرض الحسنه

توهم خطرناک درباره نصرت

معنای درست: نصرت برای رشد ما

هدف خلقت: رحمت و لطف

نصرت امام، نصرت خدا ۱۲

صراط مستقیم: راهِ اِلی الله

معیّت و صراط

خطر گمراهی و نیاز به راهنما

مراتب نصرت ۱۶

درجات سه‌گانه نصرت

نصرت با قلب و اصلاح درون

گنج سعادت درون قلب ماست

دینداری؛ جلوه‌ای از عشق و محبت درونی

نصرت با زبان و دفاع فکری از دین

الگوی برجسته نصرت زبانی

نصرت با عمل و تجلی اخلاق اسلامی

مسئولیت سنگین عالمان و مبلغان دین

۱- درخواست یا دعوت به نجات؟

امام حسین (علیه السلام) با تعبیر و عناوین مختلفی در منابع دینی معرفی شده‌اند. یکی از مشهورترین این عناوین این تعبیر است که: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ» یعنی حسین (علیه السلام) چراغ هدایت و کشتی نجات است. همچنین او به عنوان سید و سالار شهیدان شناخته می‌شوند.

هر یک از این عناوین بازتاب‌دهنده‌ای است از ابعاد مختلف وجود و کمالات آن حضرت. در عین حال، این عناوین نشان‌دهندگی از فرصت‌های بزرگی هستند که ما در مجالس عزای ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) برای کمال و رشد معنوی خودمان در دسترس داریم.

ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ؟»

یکی از عبارات برجسته‌ای که در مجالس ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) بارها تکرار می‌شود، ندای مشهور حسین (علیه السلام) است: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» یعنی: آیا یاری‌کننده‌ای هست که مرا یاری کند؟

همه ما شنیده‌ایم که امام حسین (علیه السلام) در جریان قیام عاشورا درخواست نصرت کردند. این ندا و دعوت، نه تنها یک فریاد تاریخی است بلکه الهام‌بخش حضور ما در این مجالس است. ما امیدواریم که تعظیم شعائر الهی و حضور با عشق در مجالس ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) را بتوانیم یک پاسخ کوچک ولی معنادار به این ندای جاودانی بدانیم. هر کدام از ما، به سهم خود و به اندازه‌ی توان و قدرتمان، می‌توانیم یاری‌گر امام حسین (علیه السلام)، مکتب و راه آن حضرت باشیم.

درحقیقت، عبارت «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» به این صورت دقیق در منابع حدیثی متقدم ما وجود ندارد. اما از نقل‌های معتبر در منابع اصلی می‌توان نتیجه گرفت که امام حسین (علیه السلام) دست‌کم دو بار در مسیر کربلا و روز عاشورا درخواست کمک کردند. برخی از محققین چون مرحوم شیخ جعفر شوشتری، این موارد را هفت بار نقل می‌کنند.

واضح‌ترین و متقن‌ترین نقل از این درخواست‌ها، آنچه است که مرحوم سید بن طاووس در کتاب «اللهوف» نقل کرده‌اند. بر اساس این نقل، ابتدای جنگ در کربلا، زمانی که امام حسین (علیه‌السلام) با لشکر عظیم عمر سعد روبه‌رو شدند، اتفاق افتاد:

لَمَّا التَقَى الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَقَامَتِ الْحَرْبُ، أُنْزِلَ النَّصْرُ حَتَّى رَفَرَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام)، ثُمَّ خُبِرَ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى أَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ صَاحَ (عَلَيْهِ السَّلَام): أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهَ اللَّهِ؟ أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ (اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۱۰۲).

در این لحظه، وضعیت جنگی شديده‌ای بود. امام حسین (علیه‌السلام) فریادی سر دادند: «أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهَ اللَّهِ؟» یعنی: کسی هست به فریاد ما برسد برای خاطر خدا. و «أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟» یعنی: کسی هست از خانواده‌ی رسول خدا دفاع کند.

این نقل نشان‌دهنده آن است که زمانی ابتدای جنگ، امام حسین (علیه‌السلام) وضعیت را درک کردند و متوجه شدند که نیروهای زیادی در برابر جمع کمی ایستاده‌اند. در این نقطه، درخواست یاری کردند.

پس از آنکه تمام یاران و خاندان امام حسین (علیه‌السلام) به شهادت رسیدند و حسین (علیه‌السلام) تک‌وتنها بر سوار خود ایستاد، دوباره این ندا تکرار شد:

لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَام) مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَأَجَبَّتْهُ عِزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُجَهَّتِهِ وَنَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِغَاثَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ (اللهوف على قتلى الطفوف، ص ۱۱۶).

در این لحظه‌ی سخت، تمام عزیزان حسین (علیه‌السلام) کشته شده بودند. بچگان، یاران و خاندان او همگی به شهادت رسیده بودند. حسین (علیه‌السلام) تصمیم گرفت خود حاضر شود و جان خود را فدا کند. بار دیگر فریاد سر داد:

آیا یک دفاع‌کننده‌ای هست که از خاندان رسول خدا محافظت کند؟ آیا یک توحیدپرست، خداترسی هست که به خاطر خدا ما را یاری کند؟ آیا یک مدرسانی هست که به کمک ما بیاید و امید داشته باشد به رحمت خدا؟ آیا یک یاری‌دهنده‌ای هست که ما را یاری کند و امید داشته باشد به پاداش خدا؟

معنای درخواست نصرت

مهم است که درخواست نصرت از سوی امام حسین (علیه السلام) را درست درک کنیم. برخی، متأسفانه، سعی می‌کنند امام را به عنوان شخصی ضعیف و بیچاره نشان دهند، کسی که مجبور است دست دراز کند تا کسی او را کمک کند. این برداشت اشتباهی است.

مفهوم نصرت در دیدگاه قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) متفاوتی است. خود خداوند متعال در قرآن کریم از انسان‌ها درخواست نصرت کرده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (محمد: ۷)

ای مؤمنان! اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را محکم و استوار می‌سازد؛

اگر خود خدا، کسی که بی‌نیاز مطلق است و هیچ نیاز نیست تا انسان‌ها نصرت کند، از انسان‌ها درخواست نصرت می‌کند، تا این نشان می‌دهد که مفهوم نصرت چیزی فراتر از کمک جسمانی است.

نصرت در نگاه قرآن

در قرآن کریم، دو مفهوم مهم برای نصرت بیان شده است:

۱- نصرت الله: حمایت و یاری خدا

۲- نصرت إلى الله: یاری کردن برای رسیدن به خدا

این دومی نیاز به توجه دارد. حضرت عیسی (علیه السلام) از حواریین خود می‌پرسند:

﴿فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِثُونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران: ۵۲)

پس چون عیسی به حق‌پوشی آنها پی برد گفت: «چه کسانی حامیان من‌اند به‌سوی خدا؟» حواریان گفتند: «ماییم حامیان خدا. به خدا ایمان آوردیم و شاهد باش که قطعاً ما تسلیم حقیقیم.»

در آیه دیگری، خداوند تأکید می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنَّا طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتِ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾ (الصف: ۱۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حامیان خدا باشید، همان‌گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «حامیان من به‌سوی خدا چه کسانی‌اند؟» حواریون گفتند: «ما حامیان خداییم.» پس طایفه‌ای کفر ورزیدند، و کسانی را که ایمان آورده بودند، بر دشمنانشان پشتیبانی کردیم تا چیره شدند.

این تعبیر «إِلَى اللَّهِ» اساسی است. نصرت خدا و نصرت اولیاء خدا، در واقع، نصرت خود ما است. مأموریت اولیاء الله و انبیاء، شرایطی ایجاد کردن است برای اینکه ما رشد کنیم، به خدا نزدیک شویم، کمال پیدا کنیم، و نهایتاً نجات و سعادت ابدی پیدا کنیم.

به تعبیر مولوی می‌گوید:

تشنگان گر آب جویند از جهان / آب ، جوید هم ز عالم تشنگان

چونک عاشق اوست تو خاموش باش / او چو گوشت می‌کشد تو گوش باش

شما تشنه‌ای دنبال آب می‌گردی خبر نداری آب چقدر دارد دنبال تو می‌گردد او چقدر تشنه است به تو. اگر حسین (علیه‌السلام) می‌گوید «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» ممکن است ما تصور کنیم آن نیازمند کمک ما شده می‌گوید بیایید کمک کنید ولی حواس‌مان نیست حسین (علیه‌السلام) که ما را دوست دارد اصلاً مأموریتش این است که شرایط و زمینه ایجاد کند که ما رشد کنیم «أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» ما به خدا نزدیک شویم ما رشد کنیم ما کمال پیدا کنیم همانطور که در دعا هم همین است.

باز مولوی نقل می‌کند که یک نفر حاجت داشت یا الله یا الله می‌گفت و جواب نمی‌گرفت حاجتش برآورده نمی‌شد شیطان آمد در خوابش به او گفت آخر چرا بی‌خودی وقتت را تلف می‌کنی، این همه دعا کردی کدامش مستجاب شد؟ خیلی شکسته دل شد دوباره رفت متوسل شد گفت خدایا یعنی من رها کنم دعا کردن را رها کنم چون دعاهایم که مستجاب نشد. ندا آمد گفت:

گفت آن الله تو لبیک ماست / و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست

حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو / جذب ما بود و گشاد این پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست / زیر هر یا رب تو لبیک‌هاست

خدا که می‌گوید دعا کنید نمی‌خواهد بگوید که یعنی من نشستم دوست دارم یکی به من التماس کند
می‌گوید نه چون دعا تو را رشد می‌دهد آرام می‌کند شکوفا می‌کند نورانی می‌کند تو را به کمالات به آن مقصد
نهایی زندگی نزدیک می‌کند به خاطر این می‌گوییم دعا کن.

یا به قول حافظ که می‌گوید:

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد؟ / ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

به تعبیری، امام حسین (علیه‌السلام) زمانی که می‌فرماید «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» دارد به ما فرصتی پیشنهاد می‌کند
که ما خود را برای رشد و نجات به ایستادگی صدا می‌زند. حسین (علیه‌السلام) «بَابُ نَجَاةِ الْأُمَّةِ» است. پیغمبر
(صلی الله علیه و آله) فرمود حسین (علیه‌السلام) دروازه نجات است. این ندا امروز هم انتظار پاسخی دارد. ما
می‌توانیم و باید نصرت امام حسین (علیه‌السلام) کنیم. نصرت به معنی‌های گوناگونی است که در جلسات
بعدی درباره آن بحث خواهیم کرد.

۲- درخواست بی نیاز مطلق؟!

توضیح دادیم که درخواست نصرت و طلب یاری از طرف امام حسین (علیه السلام) به معنی ضعف و ذلت نیست. بلکه خود خداوند متعال، کسی که قادر مطلق است، از بندگان خودش درخواست نصرت کرده است. اگر خدا بی نیاز مطلق است و ما فقیر مطلق، آیا معقول است که خدا از ما نصرت طلب کند؟ به تعبیری، خدا از ما درخواست قرض می کند. مولانا این موضوع را به زیبایی بیان می کند:

ما که باشیم، ای تو ما را جان جان / تا که ما باشیم با تو در میان

ما، عدم‌هاییم و هستی‌های ما / تو، وجود مطلق فانی نما

ما در برابر وجود مطلق و بی نهایت خدا، حتی ذره‌ای هم به حساب نمی آییم. بنابراین، درخواست نصرت خدا با یک سؤال مواجه می شود: خدا چرا از ما نصرت می خواهد؟

قرض الحسنه

قرآن کریم درخواست قرض خدا را بدین گونه بیان می کند:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (البقرة: ۲۴۵)

کیست آن کس که به خدا وام نیکویی قرض دهد تا آن را برایش با ضریب‌های بسیار چند برابر سازد؟ و خدا محدود می کند و می گستراند و به سوی او بازگردانده می شوید.

ما در زندگی روزمره‌ای خود می دانیم که قرض کردن چقدر خجالت آور است. حال خدای عالم از ما درخواست می کند! بلکه می گوید شما یک قرض نیک به من دهید، و من چند برابر برمی گردانم!

حقیقت این است که خدا از ما درخواست نصرت و قرض کردن می کند، نه برای اینکه ما کمی به او کمک کنیم، بلکه برای ایجاد فرصتی در ما است که رشد کنیم، بلوغ پیدا کنیم و مقصد واقعی خود را بیابیم.

توهم خطرناک درباره نصرت

برخی افراد، متأسفانه، درخواست نصرت را غلط درک می‌کنند. آنها فکر می‌کنند که خدا ضعیف است و به کمک نیازمند است. این همان توهمی است که قرآن درباره یهود نقل می‌کند:

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ (آل عمران: ۱۸۱)

قطعاً خدا سخن کسانی را که گفتند: «به‌راستی خدا نیازمند است و ما توانگریم» شنید. به‌زودی آنچه را گفتند و پیامبرکشی‌های ناحقشان را ثبت خواهیم کرد و می‌گوییم: «عذاب سوزان را بچشید.»

این توهم بسیار خطرناک است. کسی که با اموال و قدرت دنیوی می‌گوید: خدا به کمکم نیاز دارد، اساساً نمی‌فهمد که تمام آنچه دارد از خدا است. این نفهمی می‌تواند انسان را از راه راست خارج کند.

معنای درست: نصرت برای رشد ما

باید بدانیم که خدا از ما درخواست می‌کند نه برای اینکه خود او ضعیف است، بلکه برای اینکه ما رشد کنیم. در دعای عرفه، امام حسین (علیه‌السلام) چنین می‌فرماید:

وَأَنْتَ الْوَهَّابُ، ثُمَّ لِمَا وَهَبْتَ لَنَا مِنَ الْمُسْتَقْرَضِينَ ... (إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۹).

و تویی بخشنده و سپس آنچه را که به ما بخشیدی از ما به قرض خواهی؛

خدا ما را همه چیز می‌بخشد: زندگی، سلامتی، عقل، قدرت، و پس از آن می‌گوید: حالا من اینها را به قرض می‌خواهم. یعنی: شما این مواهب را در راه دین، دفاع از عدل و حق، و رشد معنوی بکار بگیرید. این چقدر رفتار عاقلانه‌ای است!

به تعبیر مولانا که می‌فرماید:

من نکردم امر تا سودی کنم / بلکه تا بر بندگان جودی کنم

من نکردم پاک از تسبیحشان / پاک هم ایشان شوند و دُر فشان

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرمود:

إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَأَنْتُمْ تُرِيدُونَنِي لَأَنْفُسِكُمْ. أَيُّهَا النَّاسُ أَعِينُونِي عَلَى أَنْفُسِكُمْ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶)

من شما را برای خدا می خواهم، و شما مرا برای خود می خواهید. ای مردم، مرا در راه سرکوبی نفس سرکش خود یاری کنید.

این کلام عمیق است. امیرالمؤمنین می گوید: من می خواهم شما را به خدا برسانم. اما شما، وقتی من را صدا می زنید، برای حاجات شخصی تان آمده اید. او می گوید: من نمی خواهم توجه شما به من باشد. من می خواهم توجه شما به خدا باشد. بنابراین درخواست نصرت و یاری، در اصل، یک درخواست برای رشد ما است.

هدف خلقت: رحمت و لطف

قرآن کریم به وضوح می فرماید:

﴿إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾
(هود: ۱۱۹)

مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده، و برای همین آنان را آفریده است. و وعده پروردگارت [چنین] تحقق پذیرفته است [که:] «البتّه جهنّم را از جنّ و انس یکسره پر خواهم کرد.»

خدا ما را برای اینکه به ما رحمت کند خلق کرد. نه برای اینکه ما او را بندگی کنیم بدون حکمتی. بلکه بندگی ما، در واقع راهی است برای رسیدن به آن رحمت و لطف بی نهایت.

مولانا این معنی را در مثنوی به زیبایی بیان می کند:

اصلِ نقدش، داد و لطف و بخشش است / قهر بر وی ، چون غباری از غش است

از برای لطف، عالم را بساخت / ذره ها را آفتابِ او نواخت

گفت پیغامبر که حق فرموده است / قصد من از خلق احسان بوده است.

آفریدم تا ز من سودی کنند / تا ز شهدم دست‌آلودی کنند.

خدا اساساً جز لطف و رحمت و بخشش چیز دیگری ندارد: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف: ۱۵۶). کل کائنات برای ظهور رحمت خدا آفریده شده است. پس عذاب و جهنم چیست؟ می‌گوید: قهر بر وی، چون غباری از غش است یعنی وقتی یک غبار می‌نشیند این غبار باید برطرف شود پس باید سفت بکشی تا برطرف شود اگر این کدورت‌ها را در دل خودم ایجاد نکنم عذابی هم نخواهد بود.

انبیاء و ولیاء، همه برای این آمدند تا رحمت خدا بر ما متجلی شود. به تعبیر قرآن در سوره غافر از قول یکی از انبیاء الهی می‌گوید:

﴿وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ﴾ (غافر: ۴۱)

و ای قوم من، مرا چه می‌شود که شما را به نجات می‌خوانم و شما مرا به آتش می‌خوانید؟

بنابراین، وقتی امام حسین (علیه‌السلام) می‌فرماید «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» نمی‌خواهد کسی به وسیله خدا رنج بکشد. بلکه می‌خواهد کسی باشد که از این فرصت برای رشد و نجات استفاده کند. این است معنای درخواست نصرت در قرآن و سنت.

۳- نصرت امام، نصرت خدا

گفتیم از حضرت عیسی (علیه السلام) در قرآن تعبیر کلیدی «أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» آمده است یعنی نصرت الله از طریق نصرت اولیاء. این نشان دهنده یک راه و مسیری است که باید طی کنیم تا خدا، تا حقیقت مطلق، تا رحمت و لطف بی نهایت را دریابیم.

صراط مستقیم: راه إلى الله

صحبت از یک صراط است: راهی که قرآن آن را «صراط مستقیم» می خواند. این همان راهی است که ما هر روز در نمازهای مان آن را می طلبیم: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

خدا در قرآن می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (آل عمران: ۵۱)؛

به راستی خدا خداوندگار من و خداوندگار شماست، پس او را بندگی کنید که این است راه راست و استوار.

بندگی خدا و تسلیم اوامر او، صراط مستقیم است. هر قدر که ما عبد خدا باشیم و تسلیم شده ای اوامرش بوده ایم، در این صراط مستقیم حرکت می کنیم. اما صراط مستقیم دل خواهی نیست. هر کس هرطوری به نظرش رسد نمی تواند خود راه حقیقی را تشخیص دهد.

قرآن می فرماید:

﴿وَاتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (الزخرف: ۶۱)؛

و از من پیروی کنید که راه راست و استوار همین است.

انبیاء می گفتند: اگر از من پیروی کنی، صراط مستقیم است. این نشان می دهد که شناخت راه حق، تنها از طریق پیغمبر، امام، و ولی الله ممکن است. راه الله نمی تواند دل خواهانه یا از طریق سلیقه شخصی شناخته شود.

معیت و صراط

قرآن در سوره نساء تعریفی دقیق از صراط مستقیم ارائه می‌دهد و می‌گوید اگر حرف گوش کنید اگر موعظه‌های خدا را گوش کنید می‌دانید آنگاه صراط مستقیم را درمی‌یابید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا * وَإِذًا لَأَتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا * وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَمَن يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ (النساء: ۶۹-۶۶)

و اگر آنان آنچه را بدن پند داده می‌شوند به کار می‌بستند، قطعاً برایشان بهتر و در ثبات قدم ایشان مؤثرتر بود؛ و در آن صورت، [ما هم] از نزد خویش، یقیناً پاداشی بزرگ به آنان می‌دادیم؛ و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم. و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.

نکته‌ی اساسی این است: صراط مستقیم یعنی معیت با اولیاء الله. اگر من دستم را به دست امام بگذارم، او مرا به سمت خدا ببرد. معیت نیاز دارد که نه تنها عاطفی دستم را در دست آنها بگذارم بلکه عملاً پیروی کنم. در سوره فاتحه، هر روز ما می‌خوانیم: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» (الفاتحه: ۶ و ۷) خدایا، مرا در راه مستقیم ببر، راه آنهایی که تو نعمت دادی! صراط مستقیم یعنی راه کسانی که خدا به آنها نعمت داده‌است. و آنها کیستند؟ پیغمبران، ائمه، صدیقین، شهدا و شایستگان.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند:

يَا عَلِيُّ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ وَأَنْتَ بَابُ اللَّهِ وَأَنْتَ الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ وَأَنْتَ النَّبَأُ الْعَظِيمُ وَأَنْتَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ. (عیون الأخبار، ج ۲، ص ۶)

ای علی! تو حجت (برهان) خدا هستی، تو دروازه‌ی خدا هستی، تو راه رفتن به سوی خدا هستی، تو خبر بزرگ هستی، تو صراط مستقیم هستی.

علی (علیه السلام) نه تنها یک راهنما نیست، بلکه خود صراط مستقیم است. اگر من دستم را در دست او بگذارم، مطمئن می‌توانم بروم. بسیاری ادعا می‌کنند که آن‌ها ما را به خدا می‌رسانند. ولی فقط اولیاء خدا تضمین می‌دهند.

خطر گمراهی و نیاز به راهنما

حافظ بسیار دقیق می‌گوید:

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن / ظلمات است بترس از خطر گمراهی
خطر گمراهی بسیار بزرگ است. اگر من به تنهایی بروم و بدون راهنما این راه را طی کنم، ممکن است یک قدم اشتباه برداشته و سقوط کنم. و این سقوط ممکن است برگشت‌ناپذیر باشد.
مولانا می‌فرماید:

هر که او بی‌مرشدی در راه شد / او ز غولان گمره و در چاه شد
هر که گیرد پیشه بی‌اوستا / ریش‌خندی شد به شهر و روستا
کار بی‌استاد خواهی ساختن / جاهلانه جان بخواهی باختن

این بسیار واضح است. احتیاج به استاد، به معلم، و آن هم استادی که مطمئن باشد، واجب است. شاید هر کسی ادعا کند: شما مرید من شوید. ولی ما در عالم اسلام هیچ‌احدی را نداریم غیر از معصومین (علیهم السلام) که بگوییم: اگر دستم را به دست او بگذارم، قطعاً نجات می‌پیدا می‌کنم.

بنابراین، نصرت اولیاء خدا، یعنی پیروی از آنها، پیام‌شان را شنیدن، و راه‌شان را رفتن. اما این فقط ادعا کافی نیست. من نمی‌تواند بگویم: من شیعه‌ام، بنابراین نجات یافته‌ام! نه. من باید عملاً با آنها باشم، قدم‌های او را بروم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)، در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

... وَلَكِنْ أَعْيُنُنِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ. (نهج‌البلاغه، نامه ۲۷).

«ولكن مرا کمک دهید و با من همراهی کنید در پیشه کردن پرهیزکاری، در تلاش و سخت‌کوشی، در عفت و پاکدامنی و در سداد و راستی.»

یاری امیرالمؤمنین به این نیست که بگوییم شیعه علی (علیه‌السلام) هستم پس یاری کردیم نه، باید ورع داشته باشیم، گناه نکنیم، اجتهاد و تلاش کنیم، عفت و پاکدامنی داشته باشیم و حرف بیهوده نزنم. راه نصرت اولیاء خداست این است.

یا امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرمایند:

أَعِينُونَا بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْكُمْ بِالْوَرَعِ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَرْجًا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا». (الكافي، ج ۲، ص ۷۸)

«ما را با پارسایی یاری دهید، زیرا هر کدام شما خدا را به پارسایی ملاقات کند برایش نزد خداوند گشایشی باشد و به راستی خدا می‌فرماید: آنهایی که خدا و رسولش را اطاعت کنند همدم پیامبران و صدیقان و شهیدان و نیکانی باشند که خداوند نعمتشان داده و چه خوب رفیقانی هستند.»

نصرت اهل بیت با ورع و با گناه نکردن است کسی اگر بتواند گناه نکند بتواند خودش را حفظ کند وقتی به ملاقات خدا می‌رود گشایش و آسایش است، رحمت بیکران است همین است که قرآن می‌گوید «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ...»

از اینجا می‌فهمیم که ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ» امام حسین (علیه‌السلام)، در همه ادوار تاریخ، همان قدر معنا دارد. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز این ندا را داشت. هر ولی الله نیز این درخواست را دارد: بیاید، دستتان را در دست من بگذارید تا شما را به خدا برسانم، در صراط مستقیم قرار دهم، و نجات‌یافته خود باشید.

۴- مراتب نصرت

همان گونه که در مباحث پیشین تبیین شد، تعبیر و ندای جاودان «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ؟» تنها یک شعار یا ندای استمداد منحصر به روز عاشورا نیست، بلکه پیامی مستمر است که از بیانات، احادیث و فرازهای مختلف تاریخ کربلا استنباط و تأیید می‌شود. حقیقت آن است که نه تنها حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه‌السلام)، بلکه خداوند متعال نیز در قرآن کریم از بندگان خود طلب نصرت و یاری کرده است.

برای درک عمیق‌تر این مفهوم، به آیاتی از قرآن کریم اشاره کردیم که نصرت خدا را در پرتو نصرت ولیّ خدا معنا می‌کند؛ نصرتی که در نهایت به «نصرت إلى الله» تعبیر می‌شود. به عبارت دیگر، صراط مستقیمی که انسان را به خداوند، رحمت واسعه و نجات الهی نزدیک می‌سازد، تنها در پرتو همراهی و معیت با ولیّ مطلق پروردگار و قدم نهادن جای پای اولیای الهی تحقق می‌یابد. اما پرسش اساسی و مهمی که باید به آن پاسخ داد، این است که این همراهی و معیت چگونه محقق می‌شود و مراتب و درجات نصرت اولیاءالله کدام است؟

درجات سه گانه نصرت

برای درک هندسه معنوی نصرت، باید به کلام گهربار پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مراجعه کرد که مراتب یاری رساندن به اولیای الهی را به درجات سعادت اخروی پیوند زده‌اند. در حدیثی شریف از رسول خدا چنین نقل شده است:

فِي الْجَنَّةِ ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ ... فَأَعْلَى دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ لِمَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَنَصَرَنَا بِلِسَانِهِ وَيَدِهِ وَفِي الدَّرَجَةِ الثَّانِيَةِ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ وَنَصَرَنَا بِلِسَانِهِ وَفِي الدَّرَجَةِ الثَّلَاثَةِ مَنْ أَحَبَّنَا بِقَلْبِهِ ... (المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳)

بر اساس این کلام نورانی، درجات بهشت (و به تبع آن، درکات و سقوط در جهنم) بر سه درجه اصلی تقسیم می‌شود که هر یک از این درجات، به طور مستقیم به کیفیت و مرتبه نصرت ما نسبت به ولیّ خدا وابسته است:

اعلی درجه بهشت (مرتبه اول): متعلق به کسانی است که یاری‌شان همه‌جانبه است؛ یعنی ولیّ خدا را هم با قلب، هم با زبان و هم با عمل (دست) یاری می‌کنند.

درجه دوم بهشت: جایگاه افرادی است که محبت اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را در دل دارند و با زبان نیز از حق دفاع می‌کنند و دیگران را به سوی نور فرا می‌خوانند؛ اما در مرحله اقدام و عمل، شهادت، انگیزه یا توان لازم را برای ایستادگی پای کار ندارند.

درجه سوم بهشت (اقلّ مراتب سعادت): جایگاه کسانی است که اولیای خدا را تنها با قلبشان یاری می‌کنند. این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که حداقل شرط لازم و قطعی برای ورود به حریم سعادت و بهشتی شدن، این است که انسان حداقل در مرتبه قلب، ناصر و یاری‌رسان اهل‌بیت و امام حسین (علیه‌السلام) باشد. اما باید دید «نصرت قلبی» به چه معناست و چگونه محقق می‌شود؟

نصرت با قلب و اصلاح درون

برای تبیین مفهوم نصرت با قلب، باید به این حقیقت توجه داشت که نقطه آغازین هر تحول حقیقی و هر یاری صادقانه‌ای، از درون و باطن انسان شکل می‌گیرد. خداوند متعال در قرآن کریم درباره میزان نزدیکی خود به انسان می‌فرماید:

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶)

و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.

این آیه شریفه گویای آن است که مبدأ فیض و سرچشمه رحمت از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است. در میان تفاسیر گوناگونی که برای این آیه ذکر شده، یکی از عمیق‌ترین و هنرمندانه‌ترین تبیین‌ها را مولوی در مثنوی معنوی ارائه کرده است. او در قالب حکایتی تمثیلی به ما یادآوری می‌کند که گاهی انسان برای یافتن سعادت، مسیرهای دور و دراز و بیرونی را جستجو می‌کند، در حالی که گنج حقیقی در نزدیک‌ترین نقطه به او قرار دارد.

گنج سعادت درون قلب ماست

مولوی حکایت مردی را نقل می‌کند که در پی فقر و تنگدستی شدید، روز و شب در درگاه الهی می‌گریست و تمنای گنجی می‌کرد تا گره از مشکلاتش بگشاید. پس از تضرع و توسل بسیار، شبی در عالم رؤیا هاتفی به او آدرس گنجی را داد و گفت: «تیر و کمانت را بردار، به بالای فلان تپه برو، تیر را در کمان بگذار و ببندا؛ هر جا که تیر فرود آمد، گنج همان جاست.»

مرد صبحگاهان با اشتیاق فراوان به بالای تپه رفت، تیر را در کمان نهاد، با تمام قوا کشید و آن را پرتاب کرد. سپس با خود گفت: «هاتف به من نگفت تیر را به کدام جهت پرتاب کنم!» از این رو، از صبح تا شام بارها تیر را با تمام قدرت به جهات مختلف پرتاب کرد و هر نقطه را که تیر می‌افتاد، عمیقاً حفر کرد؛ اما هیچ اثری از گنج نبود. خسته، عصبانی و ناامید زبان به شکوه گشود که: «خدایا! این چه آدرس ناقصی بود که امید مرا ناامید کرد؟»

در همان حال اضطراب و اندوه خوابش برد. دوباره همان شخص در رؤیا به سراغش آمد. مرد با پرخاش گفت: «چرا آدرس نادرست دادی و مرا آواره کوه و بیابان کردی؟» هاتف پاسخ داد: «من آدرس را درست دادم، این تو بودی که درک نکردی! من به تو گفتم تیر را در کمان بگذار و رها کن؛ هر جا افتاد، گنج همان جاست. من هرگز نگفتم کمان را با تمام نیرو بکش و تیر را به دوردست‌ها پرتاب کن!» روز بعد، مرد سر همان تپه رفت، تیر را در کمان گذاشت و بدون اینکه آن را بکشد، فقط رها کرد. تیر درست پیش پای خودش افتاد. وقتی همان نقطه را حفر کرد، به گنج عظیم دست یافت.

مولوی پس از بیان این حکایت، نتیجه‌گیری معرفتی بسیار مهمی ارائه می‌کند و می‌گوید تمام قصه سعادت، آن گنج حقیقی و آن رحمتی که شب‌های قدر از آن سخن می‌گوییم و خدا می‌خواهد به ما عنایت کند، در درون خود انسان و در قلب اوست. نباید برای رسیدن به نجات و سعادت ابدی، بی‌جهت به این سو و آن سو دوید و در عوامل بیرونی جستجو کرد:

آنچه حقست اقرب از حبل‌الورید / تو فکنده تیرِ فکرت را بعید

ای کمان و تیرها بر ساخته / گنج نزدیک و تو دور انداخته

هر که دور اندازتر، او دورتر / و ز چنین گنج است او مهجورتر

انسان غافل عمری را به دویدن از این خانه به آن خانه، و از این مجلس به آن مجلس می‌گذراند و می‌گوید: «بروم سخنرانی کنم، بروم عزاداری کنم، پول انفاق کنم تا شاید درست شوم و خدا از من قبول کند!» در حالی که نقطه عزیمت و آغاز تمام اصلاحات، «درون خود انسان» است. اگر درون اصلاح شود و دل سالم گردد، همه چیز اصلاح خواهد شد. قدم اول، ایجاد محبت، عشق، سلامت دل و خالص کردن نیت است. اگر انسان بر روی قلب خود کار کند، دیگر تفاوتی نمی‌کند که در چه شرایطی یا در چه محیطی قرار گرفته باشد؛ حتی اگر مردم در حق او بدی کنند، او مانند شیشه عطری است که هرچه به آن سنگ بزنند و بشکنندش، باز هم جز بوی خوشِ عطر از آن متصاعد نمی‌شود؛ زیرا درونش آکنده از پاکی و بوی خوش است.

به همین دلیل است که خداوند متعال در قرآن کریم، بهره‌مندی از ذکر الهی را مشروط به داشتن «قلبِ زنده و سلیم» می‌داند:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق: ۳۷)

به‌راستی در آن تذکری است برای کسی که دل داشته باشد یا در حالی که شاهد است گوش بسپارد.

این قرآن زمانی شفا می‌دهد، سعادت می‌آورد و به مثابه ریسمان نجات آسمانی عمل می‌کند که انسان «دل» داشته باشد؛ یعنی ابتدا از درون و باطن خود آغاز کرده باشد. این همان حقیقتی است که حافظ شیرین‌سخن نیز به زیبایی به تصویر کشیده و انسان را از تکاپوی بیهوده در بیرون بازمی‌دارد:

سال‌ها دل طلبِ جامِ جم از ما می‌کرد / و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد

گوهری کز صدفِ کون و مکان بیرون است / طلب از گمشدگان لبِ دریا می‌کرد

دینداری؛ جلوه‌ای از عشق و محبت درونی

بنابراین، پایه اصلی و نقطه شروع نصرتِ ولیّ خدا، «نصرت با قلب» است. از امام صادق (علیه‌السلام) پرسیدند: «دین چیست؟» حضرت در پاسخی کوتاه و پرمغز فرمودند:

هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»
(الخصال، ج ۱، ص ۲۱)

«آیا دین چیزی جز دوست داشتن است؟ خداوند می‌فرماید: بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد.»

دین چیزی جز عشق و محبت نیست. حقیقت دین هر کس، همان چیزی است که به آن عشق می‌ورزد؛ آن که عشقش دنیاست، دینش نیز دنیاست، و آن که عشقش خداست، دینش خداست. تمام گفتارها، اعمال و رفتارهای انسان، ترشحاتی است که از ظرف دل و محبت درونی او به بیرون تراوش می‌کند.

وقتی این محبت و عشق درونی در قلب مستقر شود، دیگر عبادت و اطاعت، امری جبری، زوری و تحمیلی نخواهد بود. در این مرحله، نیازی نیست به انسان با عتاب بگویید که «نماز واجب است و باید بخوانی»، بلکه او با اشتیاق به درگاه الهی التماس می‌کند که «خدایا! به من توفیق اقامه نماز و انس با خودت را عنایت کن تا به تو نزدیک شوم». برای چنین انسانی، قضا شدن یک عبادت، به معنای از دست دادن یک فرصت وصال است. در مقام محبت، همه چیز با شوق و انگیزه درونی همراه است و این، همان قدم اول در یاری دین خدا یعنی «نصرت قلبی» است.

نصرت با زبان و دفاع فکری از دین

پس از تحقق نصرت قلبی و استقرار محبت در دل، نوبت به مرحله بعدی یعنی «نصرت با زبان» می‌رسد. این یک قاعده تکوینی و روانی است که وقتی انسان به چیزی عشق می‌ورزد، به طور طبیعی زبانش به ذکر و ثنای محبوب گشوده می‌شود. همان طور که در مسائل روزمره می‌بینیم، افرادی که شیفته یک جریان سیاسی یا یک تیم ورزشی هستند، در هر جمع و مجلسی که می‌نشینند، موضوع صحبت را به سمت محبوب خود می‌کشاند و از آن دفاع می‌کنند.

یاری رساندن به دین خدا با زبان، به این معناست که محبت خدا و اولیای او در دل انسان چنان موج بزند که او را به سخن گفتن، دعوت کردن و ترویج حق وادارد. چنین انسانی همواره تلاش می‌کند دیگران را به مسیر نورانی اهل بیت (علیهم‌السلام) جذب کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در توصیف عظمت و جایگاه والای کسانی که با زبان و کلام خود، محبت خدا را در دل بندگان زنده می‌کنند، می‌فرماید:

أَلَا أُحَدِّثُكُمْ عَنْ أَقْوَامٍ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ، يَغِيبُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْأَنْبِيَاءُ وَالشُّهَدَاءُ بِمَنَازِلِهِمْ مِنْ اللَّهِ، عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ؟ قِيلَ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: هُمُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ، وَيُحِبُّونَ اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ. قُلْنَا: هَذَا حَبَّبُوا اللَّهَ إِلَى عِبَادِهِ، فَكَيْفَ يُحِبُّونَ عِبَادَ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يُحِبُّ اللَّهُ، وَيَنْهَوْنَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُ اللَّهُ، فَإِذَا أَطَاعُوهُمْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ. (بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴)

«آیا به شما خبر دهم از گروه‌هایی که پیامبران و شهیدان نیستند و روز رستاخیز پیامبران و شهیدان به جایگاه‌های ایشان در پیشگاه الهی که بر منابر نور است غبطه می‌خورند؟ گفته شد: ای رسول خدا ایشان کیستند؟ فرمودند: آنانی هستند که محبت خدا را در دل‌های بندگان می‌افکنند و بندگان را هم محبوب خداوند قرار می‌دهند. گفتیم: محبت خدا را بر دل بندگان افکندن فهمیدیم ولی بندگان را چگونه محبوب خداوند قرار می‌دهند؟ فرمودند: بندگان را به آنچه خداوند دوست دارد فرمان می‌دهند و از آنچه ناخوش می‌دارد باز می‌دارند و هرگاه اطاعت کنند خداوند ایشان را دوست می‌دارد.»

مضمون حدیث بسیار شگفت‌انگیز است؛ پیامبر اکرم از مردمانی خبر می‌دهند که در روز قیامت بر منابری از نور می‌نشینند و با اینکه در زمره انبیا و شهدا نیستند، اما جایگاهشان به گونه‌ای است که انبیا و شهدا به حال آنان غبطه می‌خورند. اینان کسانی هستند که با امر به معروف و نهی از منکر حکیمانه و محبت‌آمیز، بندگان را با خدا آشتی می‌دهند و کاری می‌کنند که خدا بندگان را و بندگان خدایشان را دوست بدارند.

الگوی برجسته نصرت زبانی

یکی از مصادیق بارز و درخشان نصرت با زبان، «هشام بن حکم» است. در مجالس امام صادق (علیه‌السلام)، اصحاب بزرگ، فقها و سالخوردگان بسیاری حضور داشتند؛ اما راوی می‌گوید هرگاه هشام که نوجوانی تازه‌سال بود وارد می‌شد، امام صادق (علیه‌السلام) تمام‌قد برای او برمی‌خواستند، او را در کنار خود می‌نشاندند و با احترام ویژه از او استقبال می‌کردند:

يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) ... فَوَرَدَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَهُوَ أَوَّلَ مَا اخْتَطَطَ لِحَيْتِهِ، وَلَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ سِنًا مِنْهُ. قَالَ: فَوَسَّعَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه‌السلام) وَقَالَ: «نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدِهِ». (الخصال، ج ۱، ص ۲۱).

«یونس بن یعقوب می‌گوید: خدمت امام صادق (علیه‌السلام) بودم که ناگاه هشام بن حکم وارد شد و او در آغاز روئیدن موی رخسار بود و همه ما از او بزرگسالتر بودیم، امام صادق (علیه‌السلام) برایش جا باز کرد و فرمود، هشام با دل و زبان و دستش یاور ماست»

دلیل این احترام فوق‌العاده این بود که هشام دین را عمیقاً فهمیده بود و به ابزار نصرت زبانی یعنی «علم، منطق و استدلال» مجهز بود. وقتی در جلسه‌ای بحث اعتقادی پیش می‌آمد یا شبهه‌ای مطرح می‌شد، او با صلابت، عقلانیت و دانش کافی از حریم اهل‌بیت (علیهم‌السلام) دفاع می‌کرد. به همین جهت، امام صادق (علیه‌السلام) او را «یاور ما با قلب، زبان و عمل» لقب دادند.

بنابراین، وقتی سیدالشهدا (علیه‌السلام) می‌فرمایند: «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟» و یا هنگامی که در عصر حاضر سخن از یاری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به میان می‌آید، یکی از مراتب مهم پاسخ به این ندا، «نصرت زبانی و فکری» است. این نصرت به معنای آن است که مؤمن با مطالعه، دانش‌اندوزی و آگاهی، توانایی پاسخ‌گویی به شبهات را داشته باشد. دفاع از دین این نیست که در برابر نقد، شبهه یا توهین دیگران، با پرخاشگری و بی‌احترامی برخورد کنیم؛ بلکه نصرت حقیقی آن است که مانند هشام بن حکم، با بیان قوی، استدلال متین و زبان حکیمانه، از حقیقت دفاع کنیم.

نصرت با عمل و تجلی اخلاق اسلامی

مرتبه اعلی که در روایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به عنوان ملاک «اعلی درجات بهشت» معرفی شد، تلفیق نصرت قلبی و زبانی با «نصرت در مقام عمل» است. خداوند متعال در قرآن کریم بهترین گفتار را توأم با عمل صالح می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (فصلت: ۳۳)

و کیست خوشگفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: «من از تسلیم‌شدگانم»؟

برای اینکه دعوت زبانی مؤثر واقع شود، باید با پشتیبانی عمل صالح همراه باشد. امام صادق (علیه‌السلام) در دستورالعملی جاودان به شیعیان می‌فرمایند که برای ترویج دین، نباید تنها به سخن گفتن اکتفا کرد:

كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْوَرَعَ وَاَلْاِجْتِهَادَ وَاَلصَّلَاةَ وَاَلْخَيْرَ فَاِنَّ ذٰلِكَ دَاعِيَةٌ
(الكافي، ج ۲، ص ۷۸)

«با غیر زبان خویش مردم را (به دین و مذهب خود) دعوت کنید، مردم باید ورع و کوشش و نماز و خیر شما را ببینند، اینها خود دعوت کننده باشند.»

مردم باید در رفتار یک مسلمان و پیرو اهل بیت (علیهم السلام)، «ورع» (پرهیزگاری و خودداری از گناه)، «تلاش و کوشش در کارها»، «اهتمام به عبادت و نماز» و «خیرخواهی برای دیگران» را با چشم خود ببینند. زمانی که جامعه ببیند یک فرد متدین در امانت‌داری، رعایت حلال و حرام، اخلاق اجتماعی و حقوق همسایگان و هموعان سرآمد است، خودبه‌خود مجذوب دین می‌شود. این بزرگ‌ترین و والاترین مرتبه از نصرت امام حسین (علیه السلام) است؛ یعنی انسان به گونه‌ای زندگی کند که زینت و مایه آبروی اهل بیت (علیهم السلام) باشد.

سعدی شیرازی در این باره چه زیبا می‌گوید

سعدیا گرچه سخندان و مصالح‌گویی / به عمل کار برآید، به سخندانی نیست

مسئولیت سنگین عالمان و مبلغان دین

باید به مسئولیت بسیار سنگین تمامی کسانی که به نوعی منتسب به ترویج دین هستند اشاره کرد. اگر کسی در مقام سخن از دین بگوید، اما در مقام عمل پایبند به اخلاق و احکام الهی نباشد، نه تنها سخنانش اثر مثبتی در جامعه نمی‌گذارد، بلکه متأسفانه رفتارش به یک مانع بزرگ در مسیر هدایت مردم تبدیل خواهد شد. تناقض میان گفتار و کردار مبلغان و متدینان، می‌تواند زمینه‌ساز دل‌زدگی مردم از مسیر بندگی، مسجد و نماز شود.

از این رو، پاسخ حقیقی به ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ؟» نیازمند پیمودن هر سه مرتبه است: ابتدا اصلاح قلب و استقرار محبت درونی؛ سپس دفاع منطقی و عالمانه با زبان؛ و در نهایت، تجلی‌بخشیدن به آموزه‌های حسینی در عمل صالح، اخلاق کریمه و سبک زندگی اسلامی. تنها در این صورت است که انسان در زمره یاری‌رسانان حقیقی سیدالشهدا (علیه السلام) و نائل‌شدگان به اعلی درجات بهشت قرار خواهد گرفت.

